

مبانی تکفیر از نگاه شیعه بر اساس دیدگاه محمدباقر مجلسی

محمود علی خانی کشکک*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۲۵]

چکیده

بر اساس قرآن کریم و روایات اسلامی، کسی که به زبان شهادتین جاری کند مسلمان است و در پناه اسلام جان، مال و عرضش در امان است و هر گونه تعرضی به او حرام است. علمای آگاه و بزرگ شیعه و سنی، در طول تاریخ کوشیده‌اند تعریف جامع و مانعی از «تکفیر» و علل و عواملش مطرح کنند؛ از جمله این علما مجلسی، محدث بزرگ شیعه، است. او به پیروی از قرآن و سنت بر این مطلب تأکید دارد که ذکر شهادتین برای اسلام ظاهری کفایت می‌کند و گوینده‌اش در احکام ظاهری با دیگر مسلمانان فرقی ندارد. مجلسی مسلمانان را از تکفیر یکدیگر بر حذر می‌دارد و تأکید می‌کند که هر کسی صلاحیت تکفیر دیگران را ندارد، و شخصی که متهم به کفر شده است، باید بر او اتمام حجت شود. پس اگر کفرش آشکار شد تکفیر می‌شود، در غیر این صورت کسی که اسلامش به یقین دانسته شده است، با شک از او زائل نمی‌شود؛ و تکفیرش برخلاف مبانی اسلام است. به نظر می‌رسد این متفکر با اینکه از نظر مفهومی «تکفیر» را دقیق مطرح کرده و معیارهای سختی برای تحققش معرفی کرده است، ولی در مصداق، التزام کاملی به آن معیارها نشان نداده و برخی از مسلمانان، مانند فلاسفه و صوفیه، را تکفیر کرده است.

کلیدواژه‌ها: اسلام، ایمان، مسلمان، تکفیر، مجلسی.

مقدمه

یکی از مسائلی که از همان قرن اول در بین مسلمانان به وجود آمد، و هنوز هم ادامه دارد و در طول این قرن‌ها هر چه به پیش می‌رویم بر شدتش افزوده می‌شود، مسئله تکفیر است. پیشینه تکفیر در جهان اسلام، به صدر اسلام باز می‌گردد. برخی حوادث مهم تاریخ اسلام به سبب تکفیر روی داده، همچنان که برخی رخدادهای سیاسی و اجتماعی زمینه تکفیر را فراهم آورده است. از جمله رویدادهای مهم دوران پس از رحلت پیامبر اکرم (ص)، جنگ‌های رده در زمان ابوبکر بود، که در این جنگ‌ها دستگاه خلافت، معارضان خود را کافر و خارج از دین خواند. درباره اینکه واقعاً تمامی یا بعضی از کسانی که در آن دوره تکفیر شده‌اند، از دیدگاه فقه اسلامی کافرند یا خیر، تردید جدی وجود دارد. برخی از گزارش‌های تاریخی تردیدهای بسیار در این باره، حتی تردید افراد نزدیک به خلیفه، را نشان می‌دهد. بنا بر برخی منابع تاریخی، عواملی مانند ندادن زکات و نپذیرفتن اصل خلافت یا در نظر گرفتن کسانی دیگر برای این مقام، در انتساب کفر به اهل رده یا دست کم دسته‌هایی از آنان نقش مهمی داشته است. البته ادعای پیامبری نیز در میان آنها گزارش شده است که می‌تواند تکفیر را از دیدگاه فقهی توجیه کند.

دیگر واقعه مهم تاریخی درباره تکفیر، غائله خوارج است. بسیاری از فرقه‌های خوارج کسی را که مرتکب یکی از گناهان کبیره می‌شد، و حتی امت پیامبر را، تکفیر می‌کردند. در مقابل، بعضی از مسلمانان، از جمله برخی مذاهب اهل سنت، خوارج را تکفیر می‌کردند. در احادیث، غالیان یا غلات^۱ و قائلان به تفویض خارج از ایمان خوانده شده‌اند. بعضی از معتزله و اشاعره، مشبهه را تکفیر می‌کردند. علاوه بر گروه‌ها، افراد و شخصیت‌های متعددی، چه بسا بعضی اشخاص سرشناس را تکفیر کرده‌اند، از جمله درباره تکفیر برخی خلفا، مانند عثمان، و همسران پیامبر اکرم (ص) (عایشه) روایاتی نقل شده است (شهرستانی، ۱۴۰۴: ۶۳/۱). حتی ساحت مقدس معصومان (ع) نیز از تکفیر برکنار نمانده است (همان: ۶۲)، مانند امام علی (ع) که خوارج تکفیرش کردند و

گفتند خداوند آیه «و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوه الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو ألد الخصام»^۲ (البقره: ۲۰۴) را در شأن آن حضرت نازل کرده است. امروزه هم متأسفانه در بین اشخاص و گروه‌های تندرو، تکفیر دیگر مسلمانان رواج دارد و ریشه و سرمنشأ بسیاری از خشونت‌ها، ترورها، بمب‌گذاری‌ها و عملیات‌های انتحاری را، که در گوشه و کنار جهان اسلام واقع می‌شود، می‌توان در فتوای عالمان متعصب و متحجر در تکفیر علیه دیگر مسلمانان پیدا کرد.

تکفیر از نگاه مجلسی

منکر و محارب علی (ع) و اهل بیت (ع)

مجلسی از جمله افرادی است که ولایت امام علی (ع) و اهل بیت (ع) را از ویژگی‌های فرد مسلمان می‌داند و منکران ولایت را از زمره مسلمانان خارج، و صریحاً آنها را تکفیر می‌کند. از فضیل بن یسار نقل شده است که امام باقر (ع) فرمود:

همانا خدای عزوجل علی (ع) را عکمی و نشانه‌ای بین خود و خلق خود قرار داد. پس هر کسی او را بشناسد مؤمن است و هر کسی او را انکار کند کافر است و هر کسی در حق او نادان باشد گمراه است و هر کسی که با او چیزی را قرار دهد مشرک است و هر کس ولایت او را داشته باشد داخل بهشت می‌رود (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۲۴/۳۲).

مجلسی می‌گوید امامیه اتفاق نظر دارند که کسی که امامت یکی از ائمه (ع) را انکار کند، کافر و گمراه است و مستحق خلود در آتش جهنم: «اتفقت الامامیه علی ان من أنکر إمامه احد ائمة من الائمة و جحد ما أوجبہ الله تعالی له من فرض الطاعه فهو کافر ضال مستحق للخلود فی النار» (همان: ۳۶۶/۸). همچنین، این روایت را نقل می‌کند: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه» و چنین شخصی را کافر می‌داند. چون مرگ جاهلی همان کفر است (همان: ۱۵۸/۲۵ و ۳۲۱/۳۲).

مجلسی می‌گوید حلی در شرح تجرید گفته است:

محارب با علی (ع) کافر است، به خاطر فرموده پیامبر (ص): حربک یا علی حربی. و شکی نیست در کفر کسی که با پیامبر (ص) محاربه کرد. اما کسانی که در امامت علی (ع) مخالفت کردند علما در کفر آنها اختلاف کردند: بعضی از علمای ما آنها را تکفیر کردند، به خاطر اینکه آنها امامت را که ضرورتاً با نص جلی ثابت شده و تواتر دارد رد کردند. و گروهی از علمای ما آنها را تفسیق کردند (و نه تکفیر) و این اقوی است. و اینها خودشان سه گروه شدند: ۱. عده‌ای گفتند اینها مخلّد در آتش هستند. چون مستحق بهشت نیستند.

۲. بعضی گفتند اینها از آتش به بهشت خارج می‌شوند.

۳. ابن‌نوبخت و جماعتی از علما هم نظرشان این است که از آتش خارج می‌شوند؛ چون کفری که باعث خلود در آتش باشد را ندارند؛ ولی وارد بهشت هم نمی‌شوند، چون ایمانی که مقتضی ورود به بهشت شود را هم ندارند (حلی، ۱۳۷۶: ۱۶/۳۴).

صوفیه

مبارزه مجلسی با صوفیه از جمله اموری است که در آثار وی آشکارا دیده می‌شود. وی می‌گوید: «صوفیه‌ای که در زمان ائمه (ع) بودند معارض با ائمه (ع) بودند که از ائمه و دین خدا روی برگرداندند؛ لعنت خدا بر آنها» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹۰/۴). در زمان ما هم جماعتی هستند که بدعت‌ها را دین و آیین خود کرده‌اند و از طریق آنها عبادت می‌کنند و این دین را «تصوف» نامیده‌اند. اینان رهبانیت را پیشه خود کرده‌اند، در حالی که پیامبر ما (ص) از رهبانیت نهی فرموده و برعکس به ازدواج، معاشرت با خلق، حضور در جامعه، شرکت در مجالس مؤمنان، هدایت و ارشاد یکدیگر، آموختن احکام خدا و آموزش دادن آنها، عیادت از بیماران، شرکت در تشییع جنازه‌ها، دیدار و ملاقات مؤمنان، تلاش برای رفع نیازمندی‌هایشان، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای حدود الهی و نشر و ترویج احکام و فرمان‌های خدا

دستور داده است. حال آنکه رهبانیتی که این جماعت بدعت کرده‌اند، مستلزم فرو گذاشتن همه این واجبات و مستحبات است.

از نوشته‌های مجلسی درباره صوفیان می‌توان دریافت که علی‌رغم رفتار تند و تکفیر مآبانه او علیه صوفیان، کسانی را هدف حمله قرار می‌دهد که به گمان او صوفی صافی نیستند؛ بلکه صوفی‌نمایی هستند که در لباس دین به دنبال دنیا هستند. او معتقد است:

طریقه صوفیان عظام که حامیان دین مبین بودند در ذکر و فکر و ریاضت و ارشاد مبین است با طریقه صوفیه که به مشایخ منسوب‌اند و چرخ‌زدن و سماع‌کردن و برجستن؛ و شعرهای عاشقانه خواندن در میان ایشان نمی‌باشد؛ و به غیر تهلیل و توحید حق تعالی و توسل به انوار مقدسه ائمه طاهربین (ع) و حمایت حامیان و شیعیان امیرالمؤمنین (ع) چیزی در میان ایشان نیست؛ و اینها همه موافق شریعت مقدسه است. بسیاری از علمای دین طریقه مرضیه صوفیه حقه را داشته‌اند و اطوار و اخلاق ایشان میان این جماعت مشهور بود، مانند شیخ بهاء‌الدین محمد رضوان الله علیه که کتب او مشحون است به تحقیقات صوفیه، و والد مرحوم فقیر از او تعلم ذکر نموده و هر سال یک اربعین به عمل می‌آورد. و جمع کثیری از تابعان شریعت مقدسه، موافق قانون شریعت ریاضت می‌داشتند؛ و فقیر نیز مکرر اربعینات به سر آوردم؛ و در احادیث معتبره وارد شده که هر که چهل صباح اعمال خود را برای خدا خالص کند حق تعالی چشمه‌های حکمت از دل او به زبان او جاری می‌گرداند. پس از ذکر این شواهد و دلایل، باید بر شما ظاهر باشد که این سلسله‌عالیه را که مروجان دین مبین و هادیان مسالک یقین‌اند، با سایر سلسله‌های صوفیه که سالک مسالک اهل ضلال‌اند ربطی نیست، و باید دانست آنها که تصوف را عموماً نفی می‌کنند، از بی‌بصیرتی ایشان است، که فرق نکرده‌اند میان صوفیه حقه شیعه و صوفیه اهل سنت (معصوم علی‌شاه، ۱۳۱۸: ۲۸۳/۱).

دلایل مجلسی برای مخالفت و ستیز با صوفیان چنین است:

۱. ناپابیندی بسیاری از اهل تصوف به آداب دینی و منهیات اخلاقی
۲. ابداع آیین‌های عبادی یا رفتارهای اجتماعی و اخلاقی که در شریعت از آن خبری نیست.
۳. وجود و بروز آرای ناسازگار با آموزه‌های دینی در میان اهل تصوف
۴. باورداشت جنبه‌های باطنی در دین و امکان سلوک معنوی (همان: ۲۱۹/۱).

فلاسفه در نگاه مجلسی

مجلسی با فلسفه رابطه خوبی نداشت، و آن را در مقابل معرفت دینی و شناخت صحیح اسلامی می‌دانست. وی بعد از ذکر روایات متعدد درباره وجود ملائکه می‌گوید: «امامیه و بلکه تمام مسلمانان بر وجود ملائکه اجماع دارند، مگر متفلسفانی که خودشان را داخل مسلمانان کردند تا اصول مسلمانان را خراب کنند، و عقاید آنها را ضایع» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۰۳/۵۶). وی برخی از فلاسفه را به سبب انکار معاد و قول به قدم عالم و ابدیت آن تکفیر می‌کند (همو، ۱۳۷۰: ۱۲۵/۱۱، باب وجوه الکفر). مجلسی در اینجا با سوءظن به فلاسفه نگرسته است، هرچند فلاسفه هم مثل علمای دیگر اشتباهاتی دارند، اما این سخن که آنها برای ضایع کردن عقاید مسلمانان خود را وارد دین کردند، پذیرفته نیست؛ زیرا دلیلی وجود ندارد که فلاسفه همه ملائکه جسمانی را منکر شدند، و از طرف دیگر اجماع امامیه بر جسمانی بودن همه ملائکه، حتی کروبین و مانند آنها ثابت نشده است (همو، ۱۴۰۳: ۲۰۲/۵۶، پاورقی). ایرادات و اتهامات مجلسی بر فلاسفه چنین است:

۱. انکار معاد جسمانی (همان: ۴۷/۷)
۲. انکار علم خدا به جزئیات (همان: ۸۷/۴)
۳. جسمانی نبودن بعضی از ملائکه (همان: ۲۰۳/۵۶)
۴. قدم عالم (همان: ۲۴۷/۵۴)
۵. قادر نبودن خدا بر حشر اجساد

۶. باورداشتن به عقول قدیم (هیولای قدیم) (همان: ۲۴۱/۵۴)

۷. تأویل بردن بهشت و جهنم (همان: ۲۰۵/۸ و ۳۲۵)

غلات و مفوضه

اعتقاد شیعیان درباره غلات و مفوضه این است که آنها کافر به خدای جل و جلاله، و بدتر از یهود و نصارا و مجوس و قدریه و حروریه، و بدتر از تمام اهل بدعت و هواپرستان گمراه‌اند. مجلسی، به نقل از شیخ مفید، می‌گوید «غلو» در لغت تجاوز از حد و خروج از قصد است؛ خداوند می‌فرماید: «یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق» (النساء: ۱۷۱)؛ «ای اهل کتاب، در دین خود اندازه نگه دارید، و درباره خدا جز به راستی سخن نگوئید». پس خدا نهی کرد مسیحیان را از تجاوز از حد درباره مسیح، و آنها را برحذر داشت از خروج از قصد در قول؛ و غلات متظاهر به اسلام کسانی هستند که امیرالمؤمنین (ع) و امامان (ع) دیگر را به الوهیت و نبوت نسبت می‌دهند؛ و در دین و دنیایشان، آنها را بیش از حد توصیف می‌کنند؛ که اینها گمراه و کفارند؛ و علی (ع) بر آنها حکم به قتل، و سوزاندن به آتش کرد؛ و ائمه (ع) هم آنها را تکفیر کردند و خارج از اسلام خواندند (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۸/۲۵، باب نفی الغلو). گروهی از غلات هستند که می‌گویند خدا فقط ائمه (ع) را خلق کرد و خلق و رزق بقیه مخلوقات را به آنها سپرد. ائمه (ع) دیگر خلایق را روزی می‌دهند و زنده می‌کنند و می‌میرانند. مفوضه دو گروه‌اند: عده‌ای معتقدند ائمه (ع) فاعل حقیقی هستند و رزق و اماته و احیا و خلق را خودشان انجام می‌دهند، که شکی در کفر این افراد نیست. ولی گروه دوم می‌گویند خدا این کارها را انجام می‌دهد همراه با اراده آنها؛ مثل شق قمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به اژدها و غیره که این کار خدا است و چنین کارهایی در روایات وارد شده است.

نشانه‌های غلو

بنابراین، مشخص شد که غلو در حق پیامبر (ص) و ائمه (ع) گاه به این صورت است که کسی درباره آنها قائل به الوهیت شود؛ یا قائل شود که آنها در معبودیت و خالقیت و رازقیت شریک خدا هستند، یا بگوید خدا در آنها حلول کرد و با آنها متحد شد. یا اینکه بگوید آنها بدون وحی و الهام از طرف خدا علم به غیب دارند؛ یا درباره ائمه (ع) قائل شود که آنها پیامبرند. یا قائل به تناسخ ارواح باشد. یا معتقد باشد که با وجود معرفت نیازی به طاعت و عبادت نیست و ترک معصیت لازم نیست. مجلسی مظاهر غلو را در اعتقاد به امور زیر برشمرده است:

۱. الوهیت پیامبر (ص) و ائمه اطهار (ع)
۲. شراکت پیامبر (ص) و ائمه (ع) با خدا در معبودیت یا خالقیت یا رازقیت
۳. حلول خدا در پیامبر (ص) یا ائمه (ع) یا اتحاد خدا با آنان
۴. آگاهی پیامبر (ص) یا ائمه (ع) از غیب بدون وحی و الهام الاهی
۵. نبوت درباره ائمه (ع)
۶. تناسخ ارواح ائمه (ع) در بدن‌های یکدیگر
۷. با معرفت پیامبر (ص) و ائمه (ع) اطاعت خدا و ترک معصیت الاهی لازم نیست (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۶/۲۵).

قائل به هر یک از این اقوال، کافر و خارج از دین است، همان‌گونه که ادله عقلی و آیات و اخبار بر آن دلالت می‌کند؛ و مشخص شد که ائمه (ع) با شدیدترین وجه غلو را مردود دانستند و غالیان را نکوهش کردند و از آنها بیزاری جستند و حکم به کفرشان دادند و دستور قتلشان را صادر کردند (همان: ۲۹۶/۲۵-۳۴۶). اعتقاد به حلول خدا در غیر خود، چنان‌که برخی صوفیان و غلات می‌گویند، یا اتحاد او با موجودی دیگر، چنان‌که بعضی دیگر از صوفیان می‌گویند، کفر است (همو، ۱۳۸۶: ۷). مجلسی در کتاب *حق‌الیقین* در این باره می‌گوید:

حق تعالی با چیزی متحد نمی‌شود، زیرا که اتحاد اثنین محال است؛ و او را زن و فرزند نمی‌باشد؛ و در چیزی حلول نمی‌کند؛ چون اینها مستلزم عجز و نقص حق تعالی است، و عین کفر می‌باشد. و آنچه بعضی از صوفیه می‌گویند که حق تعالی عین اشیا است، یا آنکه ماهیات ممکنه امور اعتباریه‌اند، و عارض ذات حق شده‌اند، یا آنکه خدا در عارف حلول می‌کند و با او متحد می‌شود همه این اقوال عین کفر و زندقه است. و همچنین آنچه بعضی از غالیان شیعه گفته‌اند که حق تعالی در رسول خدا و ائمه هدی (ع) حلول کرده است، یا با ایشان متحد شده است، یا به صورت ایشان ظاهر شده است همه کفر است؛ و ائمه از ایشان تبرا کرده‌اند؛ و بر ایشان لعنت کرده‌اند و امر به قتل بعضی از ایشان نمودند؛ و حضرت امیرالمؤمنین (ع) جمعی از ایشان را به دود هلاک کرد (همو، ۱۳۷۸: ۲۵).

مجلسی، بعد از ذکر اقسام و مظاهر غلو، می‌گوید: «اعتقاد به هر یک از آنها سبب الحاد و کفر و خروج از دین است. چنان‌که ادله عقلیه و آیات و اخبار بر آن دلالت می‌کند. و اگر احیاناً در روایات حدیثی یافت شود که موهم یکی از اقسام غلو باشد، باید تأویل شود؛ و اگر قابل تأویل نباشد، از افتراءات غالیان است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۴۶/۲۵).

مخالفت با کتاب و سنت

مجلسی ذیل روایتی از امام صادق (ع) که می‌فرماید: «من خالف کتاب الله و سنه محمد (ص) فقد کفر» می‌گوید:

کسی که در قول و اعتقاد عالماً و عامداً مخالفت کند کافر است؛ ولی اگر در قول یا عمل یا اعتقاد خطا کند، کافر نمی‌شود. و یا اینکه این مخالفت حمل می‌شود بر مخالفت با ضروریات دین، مثل نماز، امامت و معاد و مانند آن؛ و یا ممکن است این روایت حمل شود بر جایی که در تحصیل حکم کوتاهی کرد. و یا اینکه حکم را از غیر مأخذ شرعی گرفته است، و یا اینکه برخلاف

اعتقادش به خاطر اغراض دنیوی فتوا داده است. بنابراین، کفر در این صورت همان کفری است که بر اصحاب کبائر اطلاق می‌شود (همو، ۱۳۷۰: ۱/۲۳۰، ح ۶).

مجلسی در جمع بین دو آیه «و من لا یحکم بما انزل الله فأولئک هم الکافرون» و «و من لم یحکم بما انزل الله فأولئک هم الفاسقون» می‌گوید:

فاسق بنا بر مذهب حق (امامیه) مؤمن است. و مراد از «و من لم یحکم بما انزل الله» چیزی است که قطعاً بداند خدای سبحان آن را نازل کرده است؛ عدول و سرپیچی از این حکم و حلال دانستن آن یا توقیف در آن بدون شک کفر است؛ چون انکار چیزی است که ثبوتش ضرورتاً دانسته شده است. پس آیه دلالت نمی‌کند بر اینکه اگر کسی معصیتی مرتکب شد ولی آن را حلال نمی‌داند و یا معصیتی را مرتکب شد و آن را حلال می‌داند ولی ضرورتش از دین دانسته نشد کافر نیست. بنابراین، از آیه فهمیده می‌شود همان‌گونه که نص و اجماع بر آن دلالت می‌کند که اگر حاکم در حکمش خطا کرد، کافر نمی‌شود، با اینکه در مورد او هم صادق است که بما انزل الله حکم نکرد.

پس از این توضیح ما دانسته شد که چگونه می‌شود بین دو آیه را جمع کرد، و تعارض ظاهری آنها را برطرف کرد، که یکی کسی را که به ما انزل الله حکم نکرد کافر می‌شود؛ و آیه دیگر او را فاسق می‌خواند، توضیح یک آیه آنچه گفتیم است؛ و آیه دیگر هم مرادش این است، کسی که به ما انزل الله حکم نکند، ولی می‌داند که حرام است و آن را حلال نمی‌کند، فاسق است (همان: ۱۴۴/۷).

نبوت

به نظر مجلسی، انکار نبوت انبیا یا دشنام دادن یا مسخره کردن آنان یا اظهار مطلب و سخنی که مایه تحقیر و توهین ایشان باشد، کفر است. باید به آن گروه از پیامبران که مشهورند، مانند آدم، نوح، موسی، عیسی، داود، سلیمان و دیگر کسانی که خدا در قرآن از ایشان یاد کرده است، به طور خاص و نیز به کتاب‌هایشان ایمان داشته باشیم. هر

کس یکی از ایشان را انکار کند، در واقع منکر همه آنان شده، و به آنچه خدا فرو فرستاده، کافر شده است. نیز باید به قرآن و آنچه در آن است ایمان داشته باشیم و انکار و استخفاف و اهانت به قرآن کفر است. تعظیم کعبه واجب است و اهانت و بی‌احترامی به آن کفر است. کسی که به کتب احادیث پیامبر (ص) و ائمه (ع) اهانت کند، از دین و مذهب ائمه (ع) خارج است. انکار فرشتگان مشهور، مانند جبرئیل، عزرائیل، میکائیل، اسرافیل و انکار جسمانی بودنشان کفر است. همچنین، اهانت به فرشتگان کفر است. سجده کردن به قصد عبادت در برابر هر موجودی، جز خدای تعالی، کفر است (همو، ۱۳۸۶: ۶۰).

اهل بدعت

امامیه اتفاق دارند که همه اصحاب بدعت کافرند؛ و بر امام لازم است که در صورت قدرت و توانایی، بعد از دعوت آنها و اقامه بینه بر آنها، آنها را توبه دهد؛ اگر از بدعت خود توبه کردند، و به سوی حق آمدند، [چه بهتر]؛ در غیر این صورت به دلیل ارتدادشان از ایمان به قتل می‌رسند؛ و کسی که این‌گونه بمیرد اهل آتش است؛ ولی معتزله بر خلاف این اجماع دارند، و گمان می‌کنند اکثر اهل بدعت فاسق‌اند و کافر نیستند (همو، ۱۴۰۳: ۸/۳۶۶ و ۲۳/۳۹۰).

کسی که فرایض پروردگار را ترک و انکار کند کافر است، ولی کسی که سنت پیامبر را ترک کند کافر نمی‌شود. از امام صادق (ع) پرسیدند: «آیا سنن رسول‌الله (ص) مثل فرایض خدای عزوجل است؟». حضرت فرمود: «خدای عزوجل فرایض و واجباتی را بر بندگانش فرض و واجب کرد. پس کسی که فریضه‌ای از موجبات را ترک کند و به آن عمل نکند و آن را انکار کند، کافر می‌شود. و رسول‌الله (ص) به اموری امر کرد که همه‌اش حسنه است. پس کسی که بعضی از آنها را ترک کند کافر نیست. ولی تارک فضل است و از خیر نقص دارد» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۰/۱). مجلسی می‌گوید:

سنن رسول‌الله آن چیزهایی هستند که از ظاهر قرآن فهمیده نمی‌شود، و رسول‌الله (ص) آنها را بیان می‌کند، چه واجب باشند و چه مستحب. اکثر فرایض قرآن از ضروریات دین است، و کسی که آنها را انکار و ترک کند کافر می‌شود؛ برخلاف سنت که اکثر آنها از ضروریات دین نیستند (همو، ۱۳۷۰: ۱۰۸/۱۱، باب الکفر، ح ۱).

نهی از تکفیر بی دلیل مسلمانان

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «هرگز مردی علیه مرد دیگری شهادت به کفر نداد، مگر اینکه کفر به یکی از آن دو برگشت: اگر شهادت به کفر صادق بود و بر کافر شهادت داد، راست گفت؛ ولی اگر بر مؤمن شهادت داد و او را کافر خواند، کفر به سوی شهادت‌دهنده برمی‌گردد. پس برحذر باشید از طعنه‌زدن بر مؤمنان». مجلسی، ذیل این روایت، می‌گوید:

منظور از شهادت‌دادن، شهادت‌دادن نزد حاکم است؛ یا اینکه به صیغه خبر به او بگوید: تو کافر هستی. و یا به صیغه ندا بگوید: ای کافر! منظور از این جمله که فرمود: «برحذر باشد از طعنه‌زدن بر مؤمن» این است که هر طعنی حکمش همان حکم کفر است، و به یکی از آن دو برمی‌گردد (همان: ۱/۸، باب الباب، ح ۵؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۴/۷۲).

در ادامه می‌گوید:

کسی که شخصی را طعنه زد، و یا به کفرش شهادت داد، او را سب کرده است؛ و بر اساس این روایت اگر در این طعن و شهادت راست نگوید، خودش کافر است، مراد از این کفر چیست؟ کفر سب به چه معنا است؟ کفر سب با اینکه خود سب بی‌مورد، گناه کبیره است ولی موجب کفر نمی‌شود؛ بلکه چند احتمال در اینجا وجود دارد:

۱. شاید مراد از این کفر (کفری که به سب برمی‌گردد) کفری باشد که در آیات و روایات بر مرتکب کبایر اطلاق می‌شود.

۲. یا اینکه ضمیر به ذنب یا خطا برگردد، که از سیاق جمله فهمیده می‌شود، نه به کفر. یعنی سب‌کننده، گناه‌کار و خطاکار است.

۳. ضمیر به تکفیر برگردد نه به کفر؛ یعنی تکفیر برادرش تکفیر خودش است. چون او هر گاه مؤمنی را تکفیر کرد مثل این است که خودش را تکفیر کرد. بر این وجه اشکال وارد شده که در این صورت تکفیر اختصاص به یکی از آن دو ندارد، بلکه به هر دو تعلق می‌گیرد.^۳

۴. گفته شده که ضمیر به کفر حقیقی برمی‌گردد؛ چون گوینده اعتقاد دارد آنچه از ایمان به او گفته شده کفر است. بنابراین، او کافر شده به خاطر اینکه خدا می‌فرماید: «و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله» (المائدة: ۱).

بر این قول اشکال می‌شود که: کسی که قائل به کفر برادرش باشد، ایمان را کفر قرار نمی‌دهد؛ بلکه به سبب سرزنش او، کفر را به جای ایمان او ثابت می‌کند، و او را سرزنش می‌کند که چرا ایمان را ترک کرد، و کفر را به جای ایمان گرفت، که فرق این دو کاملاً آشکار است.

بله ممکن است به آنجا که هر گاه سبب تکفیر اعتقادش به چیزی از اصول دین باشد که انکار آن سبب کفر می‌شود، اختصاص پیدا کند؛ مثل اینکه قائل به حدود عالم، قائل به قدم را تکفیر کند. و یا عالمی که قائل به اختیار است، عالم دیگر که قائل به جبر است را تکفیر کند؛ و یا کسی که قائل به معاد جسمانی است، منکر آن را تکفیر کند؛ و مانند آن. اگرچه این توجیه خوبی است، ولی اختصاص این وجه بعید است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۶۴/۷۲).

مجلسی در ادامه، قول جذری را در نهاییه ذکر می‌کند که می‌گوید: «علت اینکه اگر کسی به برادرش بگوید «یا کافر»، کفر به یکی از آن دو برمی‌گردد این است که او در گفته‌اش یا صادق است یا کاذب؛ اگر صادق باشد او کافر است، ولی اگر کاذب باشد کفر به خودش برمی‌گردد. چون او برادر مسلمانش را تکفیر کرد». مجلسی در ادامه، قول هروی را نقل می‌کند:

از ازهری سؤال شد: «آیا کسی که قائل به خلق قرآن باشد کافر است؟». او در جواب گفت: «آنچه را که قائل به خلق قرآن می‌گوید کفر است». سه مرتبه از او این سؤال پرسیده شد، و او در آخرت گفت: «گاهی شخص مسلمان سخن کفر می‌گوید»؛ و از ابن عباس روایت کرد که در مورد این آیه: «و من لم يحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون» (مائده: ۴۴) گفت: «اینها کافر هستند، ولی مثل آنهایی که به خدا و معاد کافر شدند نیستند». حدیث دیگری از او است که گفت: «اوس و خزرج به خاطر اختلافات دوران جاهلیت روبه‌روی هم شمشیر کشیدند؛ پس آیه نازل شد: «و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله» (آل عمران: ۱۰). دلالت این آیه بر کفر اوسیان و خزرجیان به خاطر کفر به خدا نبود (چون آنها معتقد به خدا بودند) ولی به خاطر این بود که آنها الفت و مودت را از هم پوشانده بودند (کنار نهادند). همچنین حدیث: «من آتی حایضاً فقد کفر» و حدیث الانواء، «ان الله ینزل الغیث فیصبح به قوم کافرین، یقولون مطرنا بنوء کذا و کذا». یعنی کافر می‌شوند به خاطر اینکه باران را به نوء نسبت می‌دهند نه خدا. و حدیث: «فرأیت اکثر اهل النساء للکفرهن». سؤال شد: «آیا کفر به خدا». فرمودند ولی زنان کافر به احسان و عشیر هستند، یعنی احسان شوهرانشان را انکار می‌کنند. احادیث در این زمینه زیاد است که مراد از کفر در آنها، پوشاندن و از بین بردن چیزی است^۴ (مجلسی، ۱۳۷۰: ۱۰/۱۱).

تکفیر اهل قبله به سبب معاصی

مجلسی به نقل از عیاشی روایتی را از امام صادق (ع) نقل می‌کند که آن حضرت درباره آیه «و لتکن منکم امه یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر» (آل عمران: ۱۰۴) فرمود:

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه اهل قبله به واسطه گناه تکفیر می‌شوند، به دلیل اینکه هر کس دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر نکند، از این امت به حساب نمی‌آید، که خداوند آنها را به این اوصاف متصف کرده است؛ و شما

گمان می‌کردید که تمام مسلمانان، امت محمد هستند، ولی این آیه مشخص کرد که امت محمد با این اوصاف شناخته می‌شوند، پس چگونه کسی که این اوصاف و شرایط را که خدا برای این امت وصف کرد ندارد، جزء این امت به حساب می‌آید (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۴/۶۵، به نقل از: عیاشی، بی‌تا: ۱۹۵/۱).

مجلسی در پایان جلد یازدهم کتاب *مرآة العقول* بابی تحت عنوان «ان الایمان لا یضر معه سیئه، و الکفر لا ینفع معه الطاعة» می‌گشاید و می‌گوید اگر کسی ایمان داشته باشد، و از او معاصی هم سر بزند، یا وارد آتش نمی‌شود یا اگر وارد شد در آنجا خلود ندارد. به نظر وی، این روایات منافات ندارد با روایات دیگری که می‌گویند مؤمن به دلیل کار بدش عقاب می‌شود و کافر به دلیل کار خوبش در دنیا پاداش داده می‌شود؛ و این با قول مرجئه فرق دارد که می‌گویند کسی که ایمان داشته باشد اصلاً کار بدش به او ضرر نمی‌رساند.

مجلسی ذیل روایتی که در آن از اسم بردن امام غائب (ع) نهی شده و کسی که نام او را ببرد کافر خوانده شده است، می‌گوید:

در این روایت مبالغه بزرگی شده، و چه بسا این شخص (کسی که در زمان غیبت اسم امام زمان (عج) را بگوید) به کافر تشبیه شده، به دلیل اینکه در مخالفت اوامر و نواهی الاهی، و جرئت و عناد شبیه کافر است؛ و در عرف اخباری هم که بر مرتکب کبیره کافر اطلاق شده از همین باب است؛ و در بعضی روایات وارد شده، کسی که مرتکب گناهی می‌شود که لذتی در آن گناه نیست، و متضمن استخفاف (اوامر و نواهی) است، موجب کفر است؛ به سبب اینکه بعد از شنیدن نهی از آن گناه ارتکاب آن فقط به خاطر عدم اعتنا به شریعت و صاحب شریعت است که این عین کفر است (مجلسی، ۱۳۷۰: ۱۸/۴، باب فی النهی عن الاسم، ح ۴).

مجلسی می‌گوید انکار معاصی و حلال‌دانستن آنها موجب ارتداد است، و مرتد مستحق قتل است؛ و منظور از این گناهان، گناهایی است که از ضروریات دین است، که اکثر منهیات قرآن چنین است؛ یا گناهایی است که بعد از اینکه علم به تحریم آنها پیدا کرد آنها را انکار کند، و آنها را جایز و حلال بداند (همان: ۱۶۲/۷، ح ۱). ولی گناهکارانی که به توحید اقرار داشته باشند اهل نجات‌اند. به نظر وی، گناهکاران موحد، یا به واسطه رحمت یا به واسطه شفاعت از آتش خارج می‌شوند. مجلسی در ادامه، بعد از ذکر آیات و روایاتی از قول شیخ مفید نقل می‌کند که جهنم جایگاه جاهلان به خدای سبحان است، ولی کسانی که خدا را بشناسند، اگر گناهی مرتکب شدند وارد جهنم می‌شوند، ولی در آن خلود ندارند، بلکه از آن خارج می‌شوند (همو، ۱۴۰۳: ۳۲۶/۸). اما کسی از امامیه که مرتکب کبیره شد، اختلافی نیست در اینکه او مخلد در آتش نیست، ولی در اینکه آیا وارد جهنم می‌شود یا نه، اختلاف بسیار در روایات است.

نهی پیامبر (ص) از تکفیر مسلمانان

روایات بسیار در نهی از تکفیر مسلمانان، وقتی که اقرار به شهادتین داشته باشند، از پیامبر (ص) وارد شده است.

۱. امام رضا (ع) از پدرانش از امام علی (ع) نقل کرد که پیامبر (ص) فرمود: «من مأمور شدم با مردم بجنگم تا زمانی که بگویند لا اله الا الله. پس هر گاه این جمله را گفتند خون و مالشان بر من حرام می‌شود» (همان: ۲۴۲/۶۸).

۲. اسلام بر چند خصلت پایه‌ریزی شده است: شهادت به یکتایی خداوند، و اینکه محمد (ص) فرستاده خدا است، و اقرار به آنچه از سوی خداوند آمده است، و جهاد... و تکفیر نکردن مسلمانان به علت ارتکاب گناه، و شهادت‌ندادن به شرک علیه آنها (متقی هندی، ۱۹۸۹: ۲۹/۱، ش ۳۰).

۳. رسول‌الله (ص) فرمود: «هر گاه کسی مردی مسلمان را تکفیر کند، اگر او کافر نبود خودش کافر است» (ابوداود سجستانی، بی تا: ۲۲۱/۴، ش ۴۶۸۷).

۴. و فرمود: «هر گاه کسی برادرش را تکفیر کند کفر به یکی از آن دو برمی‌گردد» (محدث نوری، ۱۴۰۸: ۱۰۸/۱۸).

۵. و فرمود: «هر کس نماز ما را بخواند و به سوی قبله ما رو کند و ذبیحه ما را بخورد پس برای او است آنچه برای ما است و علیه او است آنچه علیه ما است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۶۹/۶۵).

در کتاب ایمان از صحیح مسلم، در بابی تحت عنوان «من قال لاخيه المسلم یا کافر» روایات متعددی از پیامبر (ص) در نهی از تکفیر مسلمان نقل شده است.

امام علی (ع) و مخالفان

امام جعفر صادق (ع) از پدرش امام باقر (ع) نقل کرد که امام علی (ع) می‌فرمود: «ما با محاربان خود مبارزه نکردیم، چون آنها کافرند، و آنها هم با ما مبارزه نکردند، چون ما کافریم، بلکه مبارزه ما به این سبب بود که ما خود را بر حق می‌دانستیم، و آنها خود را بر حق می‌دانستند» (همان: ۳۲۴/۳۲؛ حمیری، ۱۴۱۳: ۴۵/۱). همچنین، امام علی (ع) هیچ یک از محاربان خود را به شرک و نفاق متهم نکرد؛ ولی می‌فرمود: «آنها برادران ما هستند که بر ما ستم و تجاوز کردند» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۸۲/۱۵). مجلسی در این روایت تصریح می‌کند که مبارزه امام علی (ع) با مخالفانش بر سر این نبود که آنها همدیگر را تکفیر کردند، بلکه بر سر این بود که هر کدام خودشان را بر حق می‌دانستند. همچنین، علی (ع) آنها را به شرک و نفاق متهم نکرد، بلکه آنها را برادرانی دانست که بغی و ستم کردند. بنابراین، هر جا روایاتی در کفر آنها وارد شده است، مراد خروجشان از ایمان است و نه اسلام؛ یعنی مؤمن نیستند، نه اینکه مسلمان نباشند. یا به این صورت که از نظر فقهی مسلمان‌اند ولی از نگاه کلامی و اعتقادی نیستند.

نتیجه

از آن جهت که تکفیر عواقب سنگینی دارد اساساً تکفیر معین، عملی قضایی است. باید شخص متهم به فعل کفرآمیز احضار شود، از خود دفاع کند، و قاضی دادگاه در حضور او پرونده را بررسی کند و به تعبیر اهل فن، موانع مرتفع شود، و اسباب جمع آوری شود؛ و اگر تکفیر معین را مراجع قضایی، با اصول و مبانی و قاعده صحیح انجام ندهند مفسد بزرگی حادث می‌شود، و جان و مال و نوامیس مسلمانان در معرض تهدید قرار می‌گیرد. هیچ کس حق ندارد در هر جایگاهی که باشد خودسرانه دیگران را تکفیر کند. تکفیر و تفسیق از مسائلی است که وعده وعید در آخرت به آن تعلق می‌گیرد. همچنین، دوستی‌ها و دشمنی‌ها و قتل و جلوگیری از قتل و غیر اینها در دنیا به آن تعلق می‌گیرد؛ و خدای سبحان بهشت را بر مؤمنان واجب کرد، همان‌گونه که آن را بر کافران حرام کرد.

با توجه به احتیاط فوق‌العاده علمای بزرگ اسلام، چه شیعه و چه سنی، در تکفیر دیگر مسلمانان، و نهی شدید آنان از تکفیر بدون ضابطه و بی‌حساب و کتاب، باید همه مسلمانان، مخصوصاً آنهایی که بر مسند فتوا یا قضا نشسته‌اند، توجه کنند که بر اساس قرآن و روایات هر کس شهادتین را به زبان جاری کند مسلمان است، و تمام احکام اسلامی بر او جاری است. به ما دستور داده شده است به ظاهر حکم کنیم، و اعتقاد و اسرار نهانی و درونی را به خدا واگذاریم؛ چون فقط او است که از غیب خبر دارد؛ و کسی که اسلامش به یقین دانسته شد به شک زائل نمی‌شود، مگر اینکه یقین دیگری آن را از بین ببرد؛ مثل اینکه ضروریات دین را انکار کند؛ و نباید به سبب تعصب و لجاجت علیه کسی تکفیر صادر کرد، که به دنبال آن، بعضی افراد تندروتر از مفتی، سریع دست به کار شوند و بخواهند حکم ارتداد را، علیه کسی که اصلاً مرتد نشده، جاری کنند. چنین کسانی، علاوه بر اینکه خون بی‌گناهی را می‌ریزند، جوامع اسلامی را هم دچار بی‌قانونی و هرج و مرج کنند.

بنابراین، شایسته است فقط کسانی را «کافر» بشماریم که بدون شرم و رودربایستی کفر خود را آشکار می‌کنند. باید از تکفیر کسانی که ظاهراً اسلام را پذیرفته‌اند خودداری کنیم، اگرچه باطنشان خالی از ایمان و اعتقاد باشد. این‌گونه اشخاص در عرف اسلام «منافق» نامیده می‌شوند. آنان که با زبان خویش می‌گویند ایمان داریم، در حالی که قلب‌هایشان خالی از نور ایمان است، یا رفتارشان گفتارشان را تصدیق نمی‌کند، در دنیا به مقتضای ظاهر، احکام اسلام را بر آنان جاری می‌کنیم، و در آخرت به واسطه کفری که مرتکب شده‌اند و بر آن سرپوش گذاشته‌اند به بدترین جایگاه فرستاده می‌شوند (النساء: ۱۴۵) (علی‌خانی کشکک، ۱۳۹۰: ۱۵۷).

روشن است که وجود روحیه بدبینی و در نتیجه تهمت‌پراکنی و تکفیر همچون هر پدیده رفتاری و اخلاقی در انگیزه‌ها و زمینه‌هایی ریشه دارد که به تدریج در جان آدمی و در صحنه اجتماع رسوخ کرده و هر از گاهی رخ می‌نماید. شناخت انگیزه تکفیرکنندگان یقیناً می‌تواند به مبارزه با این آفت علمی و اخلاقی و دینی یاری رساند و اغلب می‌توان با شناخت و معالجه انگیزه‌ها از تحقق آن پیش‌گیری کرد. اینک اقسام انگیزه‌ها و نمونه‌هایش را بیان می‌کنیم:

۱. تعصب بر عقیده و لجاجت: کسانی که در اثر نشناختن مرز اسلام و کفر، هر کسی را که از عقیده آنها پا فراتر نهد خارج از اسلام قلمداد می‌کنند و دین را فقط در چارچوب مذهب و مرام خویش خلاصه می‌کنند.

۲. نشناختن عقاید دیگران و نفهمیدن مقصود آنها: به نظر می‌رسد بسیاری از تکفیرهایی که علیه صوفیان و فلاسفه صورت گرفت از این قسم باشد. عامل اکثر نابسامانی‌های جوامع اسلامی از جهل و بی‌اطلاعی مسلمانان از جوانب مختلف دنیا و دینشان سرچشمه می‌گیرد؛ به‌ویژه در میان عوام مسلمانان که عقاید و احکام دین را فقط از دریچه تقلید از دیگران می‌آموزند.

۳. مسائل اقتصادی: گاه علیه شخص یا مذهبی تکفیر صورت می‌گیرد تا اموالشان تصاحب شود.

۴. مسائل سیاسی: گاه عالمان حکومتی، دانشمندانی را به دلیل اینکه با مواضع آن حکومت همراه نیستند، تکفیر می‌کنند. در بسیاری از کشورهای اسلامی نمونه‌های آن دیده می‌شود.

۵. بی‌بصیرتی: خوارج نمونه بارز تکفیر از روی جهل و بی‌بصیرتی هستند که مرز میان ضرورت حاکمیت خدا و حکومت امام معصوم را نشناختند و شعار «لا حکم الا لله» را بدون درک مفهوم آن تکرار می‌کردند.

۶. ضعف‌های اخلاقی: در بسیاری از مواقع، متهم کردن افراد و گروه‌ها به شرک و کفر ناشی از خودبرتربینی و هوا و هوس دنیوی بوده است. تکبر در برابر دیگران، حسادت به بهره‌مندی آنها و کینه‌توزی و انتقام‌جویی می‌تواند انگیزه لازم را برای از میان برداشتن رقیب از طریق بدترین اتهام فراهم کند.

۷. تأثیرپذیری از فضای حاکم: گاهی نیز افراد تحت تأثیر جو غالب جامعه در مواجهه با پدیده‌ای خاص و ارزیابی آن راه اتهام و تکفیر را در پیش می‌گیرند. اغلب نمونه‌های تکفیر که در بین توده‌های عوام مردم علیه بعضی از اشخاص دیده می‌شود از این قسم است. لذا کاملاً باید توجه کرد که اگر انگیزه‌های شخصی عالمی دنیاطلب یا متعصب، این توده کم‌اطلاع را بر ضد شخص یا گروهی برآشوبد قطعاً پیامدهای شومی در پی خواهد داشت.

اما آیا تکفیر در هر حال مذموم است؟ تکفیر مانند سایر احکام شرعی، حکمی شرعی است که بعضی از آن نصی و بعضی دیگر اجتهادی است، مانند اینکه خداوند در قرآن یهود و نصارا را تکفیر کرده، و به فقدان باور راستین در آنها حکم داده است؛ و این تکفیر، نصی است که عدول از آن مستلزم تکذیب قرآن است. یا مثلاً خداوند ابولهب را به آتش دوزخ وعده داده، و لازمه این وعده، تکفیر او است.

نوع دیگر تکفیر اجتهادی است که بر اساس اصول و ضوابط خاص آن است و می‌توان به دو قسم تقسیم کرد؛ قسمتی از آن تکفیر کسی است که صراحتاً و بدون هیچ ابهامی مرتکب کفر می‌شود؛ مانند کسی که صراحتاً منکر خدا یا قیامت و ... باشد؛ یا کسی که مطلقاً عمل اسلامی نداشته باشد؛ در این صورت، تکفیر آسان، و بر هر مسلمان معتقد، واجب است، که در غیر آن باید شخص به ایمان و اعتقاد خود شک، و تجدید ایمان کند.

اما نوع دیگر زمانی است که از کسانی منتسب به اسلام، کفر یا کفرهایی پدیدار می‌شود، که چه بسا ابهام دارند و تأویل‌پذیرند و می‌شود آنها را معذور داشت (یا چنین نیستند). در این نوع، همانند استفتائات اجتهادی، چاره‌ای جز رجوع به اهل تخصص نیست.

در پایان، با توجه به بررسی دیدگاه‌های مجلسی، به نظر می‌رسد او قائلان به شهادتین را مسلمان لحاظ می‌کند و تعرض به مسلمان را به هر نحوی که باشد ممنوع و حرام می‌داند. از نگاه مجلسی، باید بین تکفیر فقهی و کلامی فرق گذاشت، زیرا او بین ضروریات اسلام و شیعه فرق گذاشته است. اگر کسی ضروریات اسلام را قبول داشته باشد اما ضروریات شیعه را انکار کند، به ظاهر مسلمان، ولی در واقع کافر است، و ثمره اسلام ظاهری اش فقط در این دنیا است که احکام اسلامی بر او جاری می‌شود، و به ظاهر با دیگر مسلمانان فرقی ندارد؛ ولی در آخرت هیچ حظ و بهره‌ای ندارد و مخلد در آتش است. به عبارت دیگر، مجلسی بین مسلمان و مؤمن فرق گذاشته است.

نکته دیگر اینکه، هرچند مجلسی برخی از صوفیه را تکفیر کرده، ولی بعضی از صوفیه را هم نام می‌برد و اعمال و کردارشان را تأیید می‌کند. این نشان می‌دهد که او با اصول و مبانی تصوف مخالف نیست، بلکه با آن دسته از افرادی که به اسم تصوف در دین بدعت گذاشتند مخالف است و آنها را تکفیر می‌کند. همچنین، مجلسی با اینکه در واقع و نفس الامر، منکران امامت را مسلمان نمی‌داند، اما گرچه در رأس قدرت بود و شیخ الاسلام صفویه به حساب می‌آمد، حکم قتل دیگران را صادر نکرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. آنان که درباره شخصیت امامان (ع) غلو و زیاده‌روی می‌کردند.
۲. «و از مردم کسی است که گفتارش درباره زندگی این جهان تو را به شگفتی وا می‌دارد و خداوند را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و او کینه‌توزترین دشمنان است».
۳. مجلسی می‌گوید وجه دوم و سوم خالی از تکلف نیست.
۴. نه کفر به خدای تعالی و انبیا و معاد.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۸۵). ترجمه: مهدی الاهی قمشه‌ای، تهران: جلوه.
- ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی (۱۴۱۳). *من لا یحضره الفقیه*، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث (بی‌تا). *سنن ابی داود*، بیروت: دار الکتب العربی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل الشیعه*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
- حلی، ابو منصور حسن یوسف بن مطهر (۱۳۷۶). *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- حمیری، عبدالله بن جعفر (۱۴۱۳). *قرب الاسناد*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع) لاحیاء التراث.
- الشهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم (۱۴۰۴). *الملل والنحل*، تحقیق: محمد سید کیلانی، بیروت: دار المعرفه.
- الصفدی، خلیل ابن ابیک (بی‌تا). *اعیان العصر و اعوان النصر*، بی‌جا: المكتبة الشاملة.
- علی‌خانی کشکک، محمود (۱۳۹۰). جایگاه کلامی تکفیر از دیدگاه علامه مجلسی و ابن تیمیه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: سید حسن اسلامی اردکانی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- المتقی الهمدی، علی بن حسام‌الدین (۱۹۸۹). *کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال*، بیروت: مؤسسه الرساله.
- مجلسی محمد باقر (۱۳۷۰). *مرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، تصحیح: سید هاشم رسولی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

مبانی تکفیر از نگاه شیعه بر اساس دیدگاه محمدباقر مجلسی / ۴۷

مجلسی، محمد باقر (۱۳۷۸). *حق الیقین*، به کوشش: محمدعلی اسفندیاری ریاحی، تهران: همایش بزرگداشت علامه مجلسی.

مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۶). *عقاید*، ترجمه: حمیدرضا آژیر، تهران: زیتون، چاپ اول

مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳). *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.

محدث نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸). *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، قم: مؤسسه آل البيت (ع).

مدرس، محمدعلی (۱۳۷۴). *ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکتبه او اللقب یا کنی و القاب*، تهران: خیام.

معصوم علی شاه، محمد معصوم (۱۳۱۸). *طرائق الحقائق*، تهران: کتابخانه سنایی.